

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسلهٔ رمضانی: بازسازی دوباره امت؛ از عبادت فردی تا آگاهی جمعی!

(قسمت سوم)

(ترجمه)

اسلام دین حکومت است؛ نه فقط موعظه!

در واقعیت، امروز تلاش می‌شود اسلام در چارچوب مسجدها محدود بماند؛ دینی که تنها به موعظه‌های فردی خلاصه شود و از عرصه‌های حکومت، سیاست و اقتصاد جدا نگهداشته شود. می‌خواهند اسلام فقط رابطه‌ای روحی میان بنده و پروردگارش باشد که از نماز و روزه و اخلاق فردی فراتر نرود. اما این برداشت، اسلام، واقعیتی‌ای نیست که وحی آن را آورده است؛ بلکه جدا کردن بخشی از اسلام و رها کردن جوهر و حقیقت آن است.

قرآن کریم تنها به آیاتی که دل‌ها را پاک می‌سازد محدود نیست؛ بلکه در آن احکام معامله و ربا، قوانین قضاوت، تنظیم روابط بین‌المللی، احکام جهاد و صلح، اصول حکومت، شورا و محاسبه نیز بیان شده است. حتی شمار آیاتی که به احکام عملی زندگی می‌پردازد، بسیار بیشتر از آیاتی است که فقط به عبادات فردی مربوط می‌شود. این حقیقت نشان می‌دهد که اسلام برای نظم دادن همهٔ ابعاد زندگی آمده است، نه آن‌که صرفاً به یک تجربهٔ روحانی محدود گردد.

هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کرد، تنها به هدایت معنوی مردم بسنده نکرد، بلکه جامعه و دولتی را نیز برپا ساخت. ایشان صحیفهٔ مدینه را که به منزلهٔ قانون اساسی آن جامعه بود تنظیم کرد، ساختار دولت را مشخص نمود، روابط میان گروه‌های مختلف جامعه را سامان داد، پیمان‌ها و معاهدات بست، فرستادگان اعزام کرد، سپاه را رهبری نمود، قاضیان و والیان تعیین کرد، زکات را جمع‌آوری نمود و از بیت‌المال برای رسیدگی به نیازمندان هزینه کرد. همهٔ این امور بخشی از سنت ثابت و شناخته‌شدهٔ پیامبر در منابع معتبر سیرت است.

اگر امروز گفته شود که اسلام هیچ ارتباطی با حکومت ندارد، این سخن آشکارا با واقعیت‌های تاریخی ثابت سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و همچنین سیرت خلفای پس از ایشان در تضاد قرار می‌گیرد. برای نمونه به واقعیت امروز مصر نگاه کنیم: مردم نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، مسجدها در ماه رمضان پر از جمعیت است و حلقه‌های آموزش قرآن برپاست؛ اما در همان حال، نظام اقتصادی بر پایهٔ ربا اداره می‌شود، بودجه‌های دولتی بر قرض و بدهی استوار است و قوانین بدون توجه به احکام شرع وضع می‌گردد. این وضعیت تناقضی آشکار را نشان می‌دهد: دینداری در سطح عبادات، اما بحران در نظام و ساختار عمومی جامعه.

این جدایی، نوعی دوگانگی در آگاهی انسان ایجاد می‌کند؛ به‌گونه‌ای که فرد تصور می‌کند اسلام تنها به اخلاق فردی مربوط است، در حالی‌که سیاست و اقتصاد حوزه‌هایی جداگانه‌اند که قوانین دیگری دارند. در نتیجه، مسلمان با دو شخصیت زندگی می‌کند: شخصیت عبادت‌گزار در مسجد و شخصیتی که در زندگی عمومی با نظامی سازگار می‌شود که احکام خود را از عقیده نمی‌گیرد. اگر به مسئلهٔ ربا نگاه کنیم، نمونهٔ بسیار روشنی از این دوگانگی را می‌بینیم. ربا از صریح‌ترین محرمات در قرآن است؛ الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [بقره: ۲۷۵]

ترجمه: الله خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام گردانیده است.

با این حال، ساختار مالی در بیشتر سرزمین‌های اسلامی بر نظام بانکداری ربوی استوار است. این دیگر یک خطای فردی نیست، بلکه نشان‌دهندهٔ خلل در خود نظام است. ممکن است کارمندی که در یک بانک ربوی کار می‌کند انسان صالحی باشد که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد؛ اما چارچوبی که در آن کار می‌کند بر اساس حکم شرعی تنظیم نشده است.

در چنین وضعی روشن می‌شود که مشکل اصلی صرفاً در اخلاق افراد نیست، بلکه در ماهیت نظام عمومی است. بحران واقعی نیز فقط در ارتکاب ربا با آن‌که از گناهان بزرگ است خلاصه نمی‌شود، همان‌گونه که درباره دیگر محرماتی که دولت‌ها اجازه آن را می‌دهند نیز چنین است؛ بلکه مشکل اساسی در قانونی‌ساختن و حمایت‌کردن از این محرمات است و حتی گاهی مردم را به انجام آن‌ها وادار می‌کنند. به بیان دیگر، فاجعه آن‌جاست که چیزی که شرع آن را حرام کرده، به قانون رسمی تبدیل می‌شود. در عرصه سیاست نیز اسلام مسئله حکومت را بدون ضابطه رها نکرده است. اسلام محاسبه حاکم را واجب قرار داده و امت را مسئول نظارت بر او دانسته است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ» (رواه ابوداؤد و ترمذی)

**ترجمه:** برترین جهاد آن است که سخن حق در برابر حاکم ستمگر گفته شود.

این حدیث به روشنی نشان می‌دهد که محاسبه و بازخواست حاکمان نه تنها کاری نکوهیده یا بیرون از دین نیست، بلکه وظیفه‌ای اساسی در اسلام است؛ وظیفه‌ای که ترک آن انسان را در برابر الله سبحانه و تعالی مسئول می‌سازد. اما هنگامی که اسلام تنها در عبادات فردی خلاصه شود، سیاست به‌عنوان امر دنیوی تلقی می‌گردد که گویا هیچ پیوندی با تکلیف شرعی ندارد. در چنین فضایی، مطالبه عدالت یا تلاش برای تغییر سیاست‌های ظالمانه، نه یک وظیفه دینی، بلکه صرفاً کاری حزبی و سیاسی شمرده می‌شود. در نتیجه، اسلام از بُعد تمدنی و نقش راهبردی خود تهی می‌گردد و عقیده‌ای که باید نیروی محرک زندگی و نظم‌دهنده امور جامعه باشد، به باوری صرفاً شخصی و بی‌اثر در عرصه سیاست و اداره زندگی تبدیل می‌شود.

مفهوم دولت در تاریخ اسلام هرگز یک ساختار سکولار نبود که تنها امور دنیوی را اداره کند؛ بلکه نهادی بود برای تطبیق احکام اسلام در زندگی واقعی. قاضی بر اساس شریعت حکم می‌کرد، والی مردم را به نظام‌هایی که از نصوص شرعی برگرفته بود ملزم می‌ساخت و خلیفه در برابر امت درباره نحوه اجرای احکام شرع مورد پرسش و محاسبه قرار می‌گرفت. این تصویر، کاملاً متفاوت با آن چیزی است که امروز می‌خواهند القا کنند؛ یعنی محدود ساختن اسلام به حوزه فردی و جدا کردن آن از عرصه اداره جامعه و حکومت. ممکن است گفته شود که زمان تغییر کرده و دولت مدرن پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. این سخن از نظر ابزارها و شیوه‌ها درست است؛ اما از نظر اساس دولت، نظام حاکم بر آن و منشأ قانون گذاری، پرسش اصلی همچنان پابرجاست: قوانین از کجا گرفته می‌شوند؟ از اراده مطلق انسان‌ها؟ یا از نصوصی که به عنوان وحی الله سبحانه و تعالی باور می‌شود؟

در همین‌جا ریشه اصلی اختلاف فکری نهفته است. جدا کردن اسلام از عرصه حکومت تنها بر قوانین اثر نمی‌گذارد، بلکه بر احساس عمومی کرامت و حاکمیت در جامعه نیز تأثیر می‌گذارد. هنگامی که امور سرزمینی بر اساس یک نظام فکری وارداتی و غربی اداره شود، جامعه به تدریج اعتماد خود را به مرجعیت فکری و هویتی خویش از دست می‌دهد. اما زمانی که همان عقیده‌ای که مردم به آن ایمان دارند، منبع نظام عمومی و قانون‌گذاری نیز باشد، میان باورهای جامعه و ساختار اداره آن هماهنگی و انسجام درونی پدید می‌آید.

رمضان این خلل را به روشنی آشکار می‌کند. در این ماه حتی خود دولت‌ها هرچند به‌صورت ظاهری ناچار می‌شوند به برخی مظاهر احترام به شعائر دینی تن دهند؛ ساعات کار را کاهش می‌دهند، برنامه‌های دینی پخش می‌کنند و از ارزش‌ها سخن می‌گویند. اما همین‌که رمضان پایان می‌یابد، زندگی دوباره به همان مسیر پیشین باز می‌گردد؛ مسیری بدون روح و معنویت. گویی رمضان یک استثنا است، نه یک قاعده برای تنظیم زندگی. اسلام دینی جامع است؛ دینی که رابطه انسان با پروردگارش را در عبادات سامان می‌دهد، رابطه او با خودش را در عرصه اخلاق تنظیم می‌کند و رابطه او با دیگران را در معاملات و تعاملات اجتماعی نظم می‌بخشد.

همچنین اسلام رابطه افراد و جامعه با دولت و رابطه دولت با دیگر دولت‌ها را نیز بر اساس نظام حکومتی روشن و مشخص تنظیم می‌کند؛ نظامی که بیش از سیزده قرن بر سرزمین‌های مسلمانان حاکم بوده و امور آنان را اداره کرده است.

مشکل امروز در اصل چارچوبی است که زندگی در درون آن اداره می‌شود. اگر اسلام همچنان در محدوده مسجد و عبادات فردی محصور بماند، فاصله میان ایمان و واقعیت زندگی همچنان باقی خواهد ماند.

اما اگر اسلام به‌عنوان منهج کامل زندگی دیده شود، آنگاه محور گفت‌وگو دیگر این نخواهد بود که آیا نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم؟ بلکه به این پرسش اساسی تبدیل می‌شود: چگونه می‌توانیم تمام زندگی خود را بر اساس آنچه حقیقتاً به آن باور داریم تنظیم کنیم؟ در همین جا چالش واقعی آشکار می‌شود: مسئله تنها افزایش مظاهر دینداری فردی نیست، بلکه بازاندیشی در پیوند میان عقیده و نظام عمومی است؛ یعنی رابطه میان ایمان و قانون‌گذاری، و نیز میان مسجد و ساختارهای اداره دولت و نهادهای آن. این همان پرسشی است که رمضان هر سال در برابر مسلمانان می‌گذارد؛ پرسشی که همچنان معلق می‌ماند تا زمانی که پاسخ آن در واقعیت زندگی مردم آشکار شود، نه فقط در سخنان و شعارها. پس این سؤال همچنان پابرجاست: چه زمانی اسلام بار دیگر در زندگی حاکم خواهد شد؟ و چه زمانی دولت پیشگام اسلام، یعنی خلافت راشد بر منهج نبوت، تأسیس می‌گردد؟

**نوشته شده برای دفتر مطبوعاتی مرکزی حزب التحریر**

**مترجم: پارسا امیدی**